

# سعدی، نوروز و بهار

نوشته پرویز خائفی

چنین ناگوار و نابجا، به گفته سعدی:

برآمد باد صبح و بوی نوروز

به کام دوستان و بخت پیروز

مبارک بادت این سال و همه سال

همایون بادت این روز و همه روز

جهان بی ما بسی بوده است و باشد

برادر جز نکونامی میندوز

بهار به قول سعدی فراش باد صبا را گفته تا

فرش زمردین بگسترانند و دایه ابر بهاری را

فرموده تا بنات نبات در مهذ زمین پیروانند و

درختان را به خلعت نوروزی قبا ی سبز ورق در بر

کرده و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه

شکوفه بر سر نهاده و عصاره نای به قدرتش شهد

فایق شده و تخم خرما به یمن تربیتش نخل باسق

گشته و الخ...

تفاوت حافظ و سعدی در ارتباط با فصل بهاران

این است که حافظ معصومانه با بهار شیراز برخورد

دارد، رند قلندر است اما تهیدستی است که فصل بهار

را با حسرت قحط جود و کرامت می گذرانده و

می گوید:

شهری است پرکرشمه و خویان زشش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هرششم

و یا:

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید

وجه می خواهم و مطرب که می گوید رمید

به نظرم همین چند روز پیش بود که دوستم

«شهرزاد» تلفنی از من خواست تا در باره نوروز و

بهار و حافظ و خصوصیات دگرگونی فصل مطلبی

برای مجله وزین گزارش بنویسم. طبق دستور

نوشتم و چاپ شد و گذشت اما چند روزی که

می گویم درست یک سال پیش است. قدما می گفتند

دوران بدی طولانی و دیرگذر است اما امروز

خلاف این نظریه بر ما می گذرد تاریخ یک سال را

در همین شماره های گزارش که ورق می زنیم

می بینیم چه مصائب خوب و بیشتر بدی را پشت سر

گذاشته ایم از همه بدتر، همین داغ یکی دو سه ماه

پیش است که تیغ نابکاران با خون بسیاری از

همکاران ما شقایق های بهاری را آبیاری کرد و

سوگ و ماتم آن ها خود لاله های است که

برصفحات مطبوعات شکفته است:

شرمشان باد ز هنگامه رسوایی خویش. بیتی از

غزلی مناسب در عزای آنان این است:

چنان یکایک یاران گرفت پنجه مرگ

که دوست می رود اما مجال ماتم نیست

و یا:

از همزمان و همقدمان ای وای

یا مرده یا خیر رسد اکنون رقت

دریغ که هنگامه بهاران است و سخن هایی این

قحط جود است آبروی خود نمی باید فروخت

باده و گل از بهای خرقه می باید خرید

بهار می رسد و حاجت هیچ استخاره نیست اما

انزوا گزیده ای چون او می گوید ما دُرد کشانیم و

زکس پاک نداریم. بهار حافظ با غم نداشتن می گذرد

ولی وقتی بهار توبه شکن می رسد و چاره ای نیست

و گرچه شاهدان در جلوه و او شرمسار کیسه است

ولی بار عشق و مفلسی آن هم در بهار صعب است

می باید کشید و در نتیجه می گوید:

شراب و عیش و نهران چیست کاری بنیاد

زدیم برصف زندان و هرچه بادا باد

امسا بهار و آن هم در شیراز برای سعدی

جهان دیده و دم غنیمت شمار و بی اعتنا به مدح و ذم

و حکومت غاصب و عادل حال و هوایی دیگر دارد

به هر صورت دستش به دهانش می رسد و

میرمجلس است و شعرش را چون کاغذ زر می برند

و از همه مهمتر در سایه سیاست مدبرانه اتابکان

فارس نهنگان رها کرده خوی پلنگی و سعدی با

بینش دقیق موقعی برگشته که شیراز سده هفتم کم و

بیش آرام است، پس چه بهتر که در بهار باده مهیا

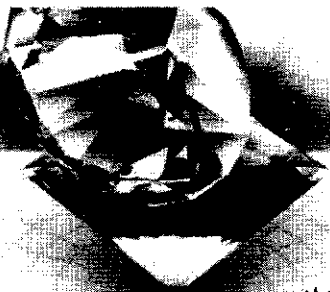
باشد و:

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را

که التفات کند کمترین گدایی را

به جان دوست که دشمن رضا ندهد

که در بر وی ببینند آشنایی را



تهران

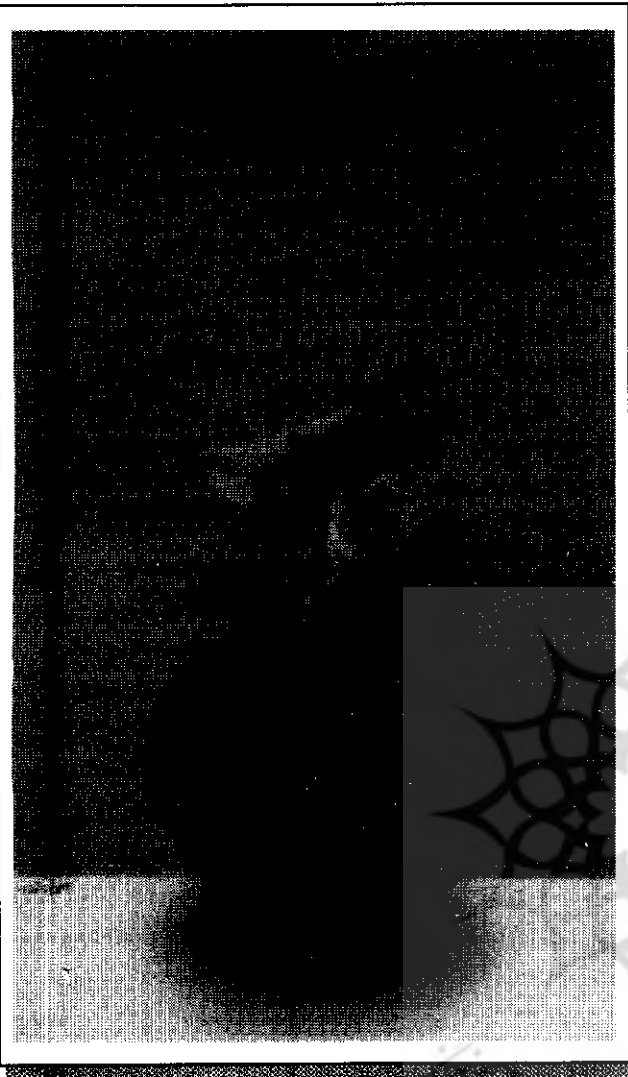
۱۹۳۷-۱۵۸۷۵

صندوق پستی برای دریافت نظریات و پیشنهادات:

تاریخ انتشار در آینده نزدیک اعلام می شود

ایران و بیج

روزنامه ای در عصر انفجار اطلاعات



یک نقاشی زیبا با الهام از بهار و نوروز، کار هنرمند گرانمایه کامبیز برنجی

باری شیراز برای سعدی عطر دل‌انگیز بهاران  
است و کامیاری، و به این سادگی شیراز و بهار را از  
دست فرو نمی‌نهد:  
برخیز تا یکسو نهم این دلق ازرق فام را  
برباد تلاشی دهیم این شرک تقوا نام را  
آنهم در ایامی که:  
ای نفس خرم باد صبا  
از بریار آمده‌ای مرحبا  
به خصوص که:  
چنان به موی آشفته‌ام به بوی تومست  
که نیستم خیر از هر چه در دو عالم هست...  
گاهی شاعر شهری را پر آوازه می‌کند و گاهی  
هم شهر در ساختار شاعر مهم است. شیراز و  
بهار شیراز و عطر و بوی نوروز خاص آن در تجلی  
فطری شاعر سهم دارد. سعدی خود می‌گوید: تمام  
جهان را گشتم و همه شهرها را نظاره کردم ولی: همه  
روستایند و شیراز شهر.  
حافظ گاه از مردم حق ناشناس شیراز گله می‌کند  
و به آنان ناسزا می‌گوید اما سعدی چنان شیفته  
شیراز است که اگر هم از شیراز دور بوده در بازگرد  
می‌گوید:  
سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد  
مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد  
در صورتی که حافظ:  
ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش  
باید برون کشید از این ورطه رخت خویش  
یا:  
آب و هوای فارس عجب سفله پرور است  
کو مهری که خیمه از این خاک برکم  
کلیت جغرافیایی شیراز آن هم با بهار معروفش  
چنان شهرت یافته که دیگران صفت شیرازی را  
عامل شهرت دانسته‌اند مثلاً بیچاره همام تبریزی  
می‌گوید:  
همام را سخنی دلپذیر و شیرین است  
ولی چه حیف که بیچاره نیست شیرازی  
امیر خسرو دهلوی با تأسف می‌گوید:  
آفاق را گردیده‌ام  
مهر بتان ورزیده‌ام  
بس شهرها را دیده‌ام  
اما توجیز دیگری  
سعدی در مقدمه گلستان می‌گوید:  
اول اردیبهشت ماه جلالی

تاور آسیاب های کهن قدم می‌زده می‌گوید:  
خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز  
که برکند دل مرد مسافر از وطنش  
و یا:  
خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد  
لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد  
و یا چنان همدلانه با مردم خوش ذوق و  
شعرشناس شیراز هم آواز می‌شود که:  
چو یاکان شیراز خاکی نهاد  
ندیدم که رحمت بر این خاک باد  
نم باران اردیبهشت شیراز باران شهرهای  
دیگر نیست، بوی و عطر و نرمی دلاویزی دارد. به  
راستی چهره گل محمدی شیراز را می‌شوید و عطر

بایل گوینده بر منابر  
قضبان  
برگل سرخ از نسیم  
اوقتاده لالی  
همچو عرق بر عذار  
شاهد غضبان  
و برای این که  
گلستانی بی‌خزان  
بیاراید کتابی چنین  
نقیس و گرانقدر با  
آن همه پایه و مایه  
وقتی تمام می‌کند که  
پایان بهار است و  
پس از سه ماه  
می‌گوید: فی الجمله  
هنوز از گل بوستان  
بقیتی مانده بود که  
کتاب گلستان تمام  
شد.  
اینجاست که باید  
گفت بهار شیراز و  
اصولاً طبیعت این  
جنگله که در حصار  
چند کوه محصور  
است آب و هوایی  
بسرای آن فراهم  
آورده که بهار همراه  
با بهار نارنج‌ها و ملایمت  
نسیم و اعتدال ساعات  
شب و روز روح را به خصوص اگر شاعر باشی به  
تغزل و نشیب می‌کشاند و مسلم است چنین اعتدال  
هوایی همراه با کیفیت هوای ملایمش شاعر را به  
چشم‌اندازهای دیگری که تازگی آن در همه  
شهرهای ایران نیست سوق می‌دهد، و از این رو  
است که عطر غزل سعدی بوی شیراز می‌دهد و  
نرمی و هنجاری هوای شیراز را دارد. سخن سعدی  
هم که در محیطی چنین پرورشی متناسب می‌یابد  
نرم و هموار و دلپذیر می‌شود. مغلق‌گویی و  
مضمون پردازی‌های مصنوع در کلام او نیست  
سخن بهارانه او به خصوص در فروردین چنان است  
که خود صادقانه و کمی غرور انگیز وقتی در دامنه  
کوههای قدیمی شهر و در زیر سایه سار درختان

آن را صد چندان می‌کند در توصیف زیبارویی و یا خوش اندامی می‌گوید:  
**سروبالایی به صحرا می‌رود**  
 این مصراع یک شعر کامل است مصراع بعدی نمی‌خواهد اما گله و گلایه او هم لطیف و کم آزار است:  
**دیدگی که وفا به جا نیاوردی رفتی و خلاف و دوستی کردی**

**چه خوشی سپیده دمی باشد**

طبیعت شیراز اصولاً شاعر پرور است. درست است که تا حدود قرن هفتم شیراز شاعر چندان سرشناسی ندارد و شعر بیشتر توصیف‌های رئالیستی منوچهری و فرخی و رودکی است و سبک خراسانی حاکم بر شیوه شعر است اما به مجرد پیدایش سعدی کفه ترازوی شعر به سود سبک عراقی و غزل‌های عاشقانه و تغزلی سعدی یله می‌شود تا آن جا که شاعران دیگر مناطق هوای دیدار شیراز را می‌کنند و گاهی تصور می‌کنند باید به شیراز بروند تا به شیوه سعدی و بعد با حافظ غزل بگویند. شیوه فریبنده سعدی سهل و ممتنع است و باعث می‌شود که گروهی از شاعران فریب سادگی آن را بخورند و به اقتضا و استقبال او بروند و راه راستین استعداد خویش را هم از دست بدهند و در پیروی از سعدی هم شکست بخورند و حتی چند قرن شعر فارسی به جای آن که به ابداع و آفرینش بگذرد به پیروی ناموفق از این دو چهره موفق شیراز - حافظ و سعدی - به بیراهه برود. کسانی مثل قاتنی پریشان را ساخت که به راستی پریشان بود و شاعران بزرگی مثل خاندان وصال و انجمن‌های اصفهان مثل انجمن نشاط و انجمن خاقان و غیره تنها دنبال کنندگان ناموفق شیوه سعدی بودند به هر صورت شعر سعدی و سرزمین گشاده و سرسبز شیراز آن چنان در یک یک وازگان سعدی متجلی می‌شود که وقتی شعر سعدی را ترنم می‌کنی سروهای ناز شیراز و بوستان‌های سرسبز قدیمی آن در دامنه کوه‌های شمالی را حس می‌کنی. این واقعیت چنان شیراز و نوروز آن مثل سایر می‌شود که خود سعدی که جهان آن روز را تفریح کنان زیر پا گذاشته می‌گوید:

چه خوش سپیده دمی باشد آن که بینم باز رسیده بر در الله اکبر شیراز

اعتدال هوا در شیراز چنان است که هرگز نه گرمای آزار دهنده دارد و نه سرمای رنج آور؛ سخن سعدی نمایانگر این تناسب هواست:  
**باد صبح و خاک شیراز آتشی است هر که را در وی گرفت آرام نیست**  
 شاعران دیگر نیز دیده و نادیده به توصیف این شهر همیشه بهار پرداخته‌اند. خواجو می‌گوید:  
 هر نسیمی که ز شیراز تخیزد باد است خنک آن باد که از جانب شیراز آید

سلمان ساوجی که همیشه هوس دیدار شیراز را داشته می‌سراید:  
**سحرگه بلبلی آواز می‌کرد همی نالید و با گل راز می‌کرد خیال آب رکناباد می‌بخت هوای خطه شیراز می‌کرد**  
 حتی باباطاهر همدانی وقتی به اصفهان می‌رود و خوبی‌های هوای شیراز را نمی‌یابد و از مردم سپاهان هم ناسپاسی می‌بیند یاد یاران مهمان‌نواز شیراز می‌افتد و می‌گوید:

سپاهونم، سپاهونم چه جایی که هر یاری گرفتم بی‌وفایی (بود)  
**شوم و آشتم تا روم سوی شیراز**  
 که هر یاری گرفتم بی‌وفایی (بود)  
 نویسنده تاریخ و صاف هرگاه آرزوی هوای شیراز و مصلی و رکناباد را می‌کند:

گرچه آب فرات مایه بخش روان و گرچه روضه‌ای خلد است **قطعه‌ای آباد**  
 جو آب ناله کنان همی‌گویم خوشا هوای مصلی و آب رکناباد

حتی عبیدزاکانی چنان شیفته شیراز است که همان آدمی می‌شود که سعدی می‌گوید:

خوشا تفریح نوروز خاصه در شیراز که بر کند دل مرد مسافراز وطنش می‌گوید آدم غریب چنان متأثر در هوای نوروز می‌شود که:  
**نسیم خاک مصلی و آب رکناباد غریب را وطن خویش می‌برد از یاد زهی خجسته مقامی و جان فزا ملکی که باد خطه عالیش تا ابد آباد**  
 وقتی به ناچار مجبور می‌شود شیراز را که به جان دوست داشته ترک کند می‌گوید:  
**رفتم از خطه شیراز و به جان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم من از این شهر اگر بر شکتم پر شکتم من از این کوی اگر برگذرم درگذرم بی‌خود و بی‌دل و بی‌یار ز شیراز برون می‌روم و ز سر حسرت به قفا می‌نگرم**  
 حتی شاه نعمت‌الله ولی قطب دراویش که بست نشین کعبه دل پاک خود در کرمان است در

**شرکت سکو ایران**

**secco سکو**

تحت لیسانس کارخانجات سکو ایتالیا

**تولید کننده:**

پروفیل، در، پنجره، پارتیشن، نمای شیشه‌ای، سقف کاذب، نرده و ملزومات اداری سیستم پیش ساخته و پیش رنگ شده و کرکره برقی

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ویلای شمالی، شماره ۲۶۲، ساختمان سکو  
 تلفن: ۸۸۰۱۸۱۷ - ۸۹۰۳۸۶۶ - ۸۹۰۶۶۷۸  
 ۸۸۰۱۹۰۳ - ۸۹۰۳۹۵۶  
 تلکس: SEIR ۲۱۴۳۲۷ فاکس: ۸۸۰۲۵۰۰  
 E-mail: Secco - Iran @ neda-net

آرزوی دیدار بهار شیراز و گلستان پرگل و سرسبز  
نوروز شیراز است:

خاطر می‌کشد سوی شیراز  
مرغ جان می‌کند در آن پرواز  
در گلستان پرگل شیراز  
بلبلانند جمله خوش آواز

جالب این جاست که حتی جامی هم از وقتی در  
خراسان به غم و اندوه ناسازگاری روزگار و  
بی توجهی مردم دچار می‌شود هوای گشاده سرزمین  
خوش آب و هوای شیراز را می‌کند:  
هست قحط می و شاهد به خراسان جامی  
خیز تا رخت به محرومه شیراز بریم  
امیر خسرو دهلوی سعدی را و شعر سعدی و  
گلستان او را بهار دلپذیر شیراز می‌داند و همه  
زیبایی‌های بهار را در لابلای اوراق بوستان و  
گلستان می‌یابد:

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است

که اهل معنی گلچین این گلستانند

و بر خود بالیده است که جلد سخنش با شعر  
سعدی مجلد شده است:

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

اقبال لاهوری هم بارها هوای دشت و جلگه  
شیراز را کرده و ساختار کلامش را از نوازش نسیم  
شیراز می‌داند:

تنم گلی ز گلستان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نواز شریف است

به هر صورت شیراز و چگونگی وضع  
جغرافیایی خاص آن است که معرفیتی عام یافته و  
تا امروز هم شعرهای دکتر صورتگر و حمیدی و  
دیگران به خاطر کلمه شیراز و توصیف طبیعت  
طبیعی زیبای آن زبانزد مردم شده است:

آن گل نازی که من می‌خواستم

یک گل ناز است و در شیراز بود (حمیدی)

شعر معروف صورتگر:

هر باغبان که گل به سوی گلشن آورد

شیراز را دوباره به یاد من آورد

فریدون مشیری در پاسخ مثنوی من که گله از  
شیراز کرده بودم بر من خرده گرفته است که تو در  
شهر پُرگل و سرسبز شیراز نباید گله کنی من که در  
تهران در میان دود و قیر و آهن اسیر و گرفتارم که  
این قصه سردراز دارد اما چند بیت از مثنوی بلند او

## سخن بهارانه سعدی، به خصوص در فروردین چنان است که خود صادقانه و کسی غرور انگیز می‌سراید: خوشا تفرج شیراز خاصه در نوروز...

را می‌آورم. در پاسخ مثنوی من می‌گوید:

خاقانی جان بر تو هم از ما درود

داروی غم‌های من شعر تو بود

ای زجام شعر تو شیراز مست

پیش حافظ بیمنت جامی به دست

پیش این آزرده جان بسته لب

شکوه از شیراز کردی ای عجب

باز هم تو در دیار دیگری

شاعر شیراز رویا پروری

لاله و نیلوفرش ناز آفرین

و آن گل نارنج و سرو نازنین

دیده‌ام افسون سرو ناز را

باغ‌های پرگل شیراز را

تا نینداری گلم در دامن اسب

گل در این جا دود قیر و آهن است

از کتاب بهار را باور کن - و سه دفتر فریدون

مشیری

می‌خواستم از واژه شیراز و قدمت آن پیش از  
اسلام در دوره هخامنشی‌ها و نقل آن در فردوسی و  
کتب مختلف مثل معجم البلدان، صورالاقالیم و  
العزیزی و سفرنامه ابن بطوطه و فارس نامه ابن  
بلخی و آثار المعجم و سایر مآخذ سخن بگویم اما  
کلام طولانی شد، آنچه مسلم است شیراز پیش از

اسلام از زمان هخامنشی‌ها تا بعد از اسلام  
جایگاهی سرسبز و گشاده با باغ‌های زیبا بود و  
جشن‌های بسیار در آن به جهت آب و هوای آن و  
مناسبت اعتدال آن و موقعیت جغرافیایی آن  
برگزار می‌شده و اصولاً از دهه هفتم به بعد مهد علم  
و شعر و دانش و ادب بوده، اما به اختصار درباره  
واژه شیراز که مباحث مختلف در باره آن شده  
می‌گویم که اسناد بسیاری از کیفیت ساختار نام  
شیراز شده است. که موجز ترین و مصطلح ترین آن  
این است که شیر به معنی شهر از همان واژه  
«خشتر» است و راز در زبان اوستایی "Raza" در  
پهلوی فارسی راز به معنی اسرار و انزوا است و  
شهر راز را بر حسب اصول دستوری حذف شده و  
شهر راز و شیراز یعنی جایگاه نگهداری اسناد  
سلطنتی و اسناد کتابخانه است. بحث درباره شیراز  
بسیار است و کلام را با مقطع غزلی زیبا از  
رهی معیری در باره شیراز پایان می‌دهم.

از حریم خواجه شیراز می‌آیم رهی

پای تا سرمستی و شور سراپا آتشم

### سعدی و شیراز

سعدی غزلی دارد که به یقین در یکی از  
روزهای نوروز در سده هفتم گفته. ایاتی از آن را که  
به خصوص نشانگر تغییر هوای سرد زمستانی و  
آمدن شکوه بهاران است و حتی اشاره می‌کند که  
زمان آن رسیده که منقل و آتشدان و مجمر به  
کناری ببرند در اینجا نقل می‌کنیم:

برخیز که می‌رود زمستان

بگشای در سرای بستان

نارنج و بنفشه در طبق نه

منقل بگذار در شبستان

برخیز که باد صبح نوروز

در باغچه می‌کنند گل افشان

خاموشی بلبلان مشتاق

در موسم گل ندارد امکان

بوی گل بامداد نوروز

و آواز خوش هزارستان

وین پرده بگویی تا به یکبار

زحمت ببرد ز پیش ایوان

سعدی چو به میوه می‌رسد دست

سهل است جفای بوستانیان